

کو شورشی که صحبت شادی به هم خورد
غم خون دل بریزد و دل خون غم خورد
می جوشدم ز هر سر مو چشمه چشمه خون
هر گه که دل به ذوق شهادت قسم خورد

عرفی جوان شاعر شورش و شگفتی

سیدی جمال الدین محمد عرفی^۱ در حدود سال ۹۶۳ ه.ق در شهر شیراز در خانواده‌ای ایرانی که دارای سابقه تشیع و عرفان هم بود دیده به جهان گشود. این کودک زیبا و تیزهوش بزودی توانست مراحل مقدماتی ادب آموزی را بگذراند و در اوایل بلوغ از خود استعداد سخنوری نشان دهد تا آنجا که پیش از رسیدن به بیست سالگی در خط و نگارگری و موسیقی و علوم ادبی صاحب وقوف شد و در حلقه شاعران شیراز که غزلهای بابافغانی را به اقتراح می‌گذاشتند شرکت می‌کرد و کهنه شاعران از نکته‌گیریهای او حساب می‌بردند و بر فضلش اذعان داشتند.

عرفی به سال ۹۸۹ عازم هند گردید. علت این مهاجرت را گرفتار شدن شاعر به بیماری «آبله فرنگ» و زشتی شدن وی نوشته‌اند. البته هجرت به هند در آن زمان برای شاعران خصوصاً کسانی که در فکر و هنر از محدوده «ولایت» بالا زده بودند امری عادی بود، لیکن در مورد عرفی علت سومی را هم می‌توان دخیل شمرد. می‌دانیم که ابوالقاسم امری مبلغ و عارف و شاعر نقطوی^۲ در آن سالها در شیراز حلقه درس داشته و مستعدان شیراز اعم از آنکه به فسون تبلیغات و عقاید او گرویده باشند یا نه، می‌نوانستند در مجالس او راه یابند. در ۹۷۳ ه.ق ابوالقاسم امری مورد تعقیب دینداران و دولتیان فرار گرفت و چشمش را میل کشیدند اما دست از کار خود نکشید (تا بالاخره در ۹۹۹ ه.ق در زندان به دست متعصبان کشته شد^۳). بعید نیست عرفی که جوانی اهل فضل و کنجکاو بود در این حلقه تردد داشته و لقب «ملحد^۴» که بر او نهاده‌اند از همین راه و به همین مناسبت باشد. سال ۹۸۹ به حسابی سال ظهور موعود نقطوی است و نقطویان از هر سوی روزه هند نهادند. ظاهراً عرفی همچون دیگر متهمان و متواریان این نحله درست در همین سال به هند رفته و مورد حمایت فیضی ملکنالشعرای دربار اکبرشاه تیموری و حکیم ابوالفتح گیلانی فرار گرفته است. حکیم ابوالفتح خود از گریختگان از تیغ صفویه بود و فیضی - و برادرش ابوالفضل مبارکی - نیز متهم به بدکشی و در واقع آزاداندیشی بودند و دستگاه اکبرشاه که بزرگمردی روشن بین بود مجمعی شده بود برای این گونه کسان. عرفی در حاشیه دستگاه اکبری به موقعیت و امکانات و فراغ دست یافت و توانست هنر و دانش خود را تکمیل کند و با مطالعات عقلی اندیشه‌اش پختگی و جاافتادگی بیشتر یابد و متفکری انتقادگر و باریک بین شود که ما در گفتار مستقلی افکارش را بررسی کرده‌ایم^۵. در این جا عرفی جوان پرجوش و خروش مطرح است:

عرفی، شاعر اندیشه‌های تند و احساسات

سرکش است و اگر حساسیت را سرمایه شاعری بدانیم - همچنانکه بودلر حساسیت را مساوی نبوغ می‌داند - عرفی از این سوهیت، فراوان برخوردار است و اگر حساسیت شدید او را با فهم تیز و ادراک برافروخته‌ای که داشته با هم در نظر بگیریم، می‌بینیم که او می‌باید هم بخندد و هم بگریزد:

در این ماتم سرا با مصلحت دانی مصاحب شو
که در بازارها می‌خندد و در خانه می‌گریزد
احساس مرارت این گونه طبایع تنها از نیش و گزند بیگانه و مخالف نیست بلکه تکرشان خود به خود تلخی‌زا و مرارت خیز است:

من تلخی از ملامت دشمن نمی‌کنم
این شربت از دماغ مرا بر گلو چکد
«غم بی‌سبب» تعبیری است که در شعر عرفی به تصریح آمده:

صد غم نمی‌بزاید کان را سبب نباشد
ز ابنای آفرینش غم را نسب نباشد
بدیهی است که غم بی‌سبب در واقع نمی‌تواند وجود داشته باشد، این خرده‌ریزهای احساسات و عواطف است که تصمید و تلطف و تجرید می‌شود و دیوان شاعری چون عرفی را از مشتقات و متعلقات و مستلزمات غم و درد سرشار و لبریز می‌سازد، عبارات و کلماتی که بپرنده و گزنده و گیرنده و سوزنده است و با آنکه چهارصد سال است بعد از عرفی غزلسرایان آن کلمات را دست‌نفرسود ساخته‌اند، مع‌ذلک هنوز غالب آنچه عرفی می‌گوید به صورت کلیشه‌های معروف و معهود در نیامده و در هیچ دیوانی این همه از خون و زخم و داغ و نیش و زهر و خنجر و اخگر... که حکایت از احساسات حاد دارد، سخن نمی‌رود:

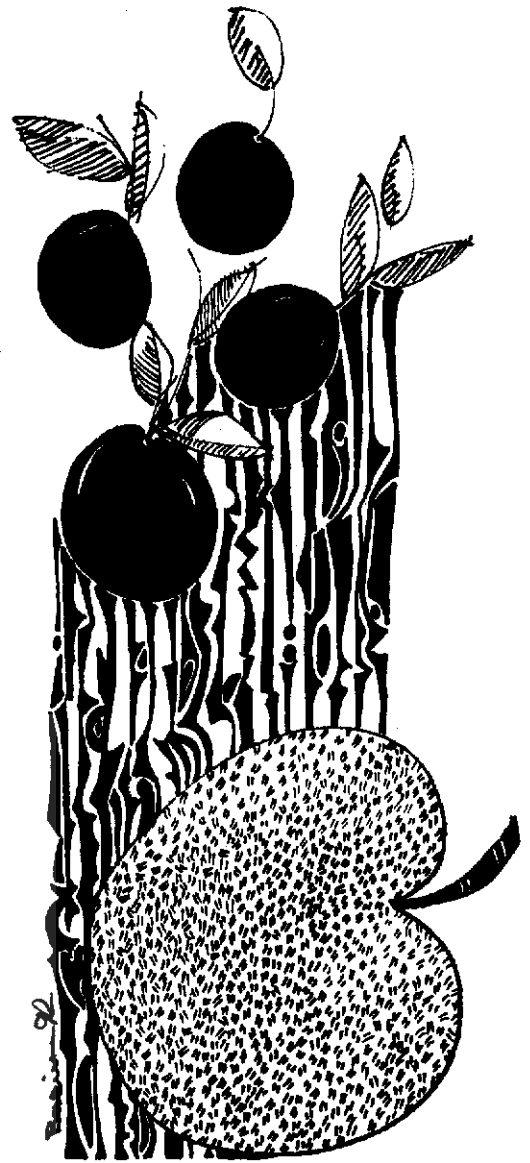
چون زخم تازه دوخته از خون لب‌لبم
ای وای اگر به شکوه شود آشنا لبم
*
مستی زمن آموز که چون شعله و مرهم
از زخم جگر خیزم و بر چاک دل افتم
*

من بلبل آن گل که گلایش همه خون است
مرغابی آن بحر که آبش همه خون است
خونم به گلو ریز که بیمار محبت
آشوب نشان تب و تایش همه خون است
دیوانه عشقیم که این شاهد سرمست
حسنش همه زخم است و نقابش همه خون است
نظر به اینکه احساسات و عواطف بیان شده در شعر عرفی از طراز عادی و کلیشه‌ای نیست عباراتی هم که در بر دارد تازه است:

گفتی که دلت شکست عرفی؟
در زیر لبم جواب بشکست
*

بستان زجاج و در جگر افشان و غم مجوی
بشکن سفال و در دهن انداز و نان مخواه
گر ماه و آفتاب بمرید عزا مگیر
گر تیر و زهره کشته شود نوحه‌خوان مخواه
این شاعر - همچون مولوی پیش از او و بعد پس از او - هر جور می‌خواهد کلمات را کنار هم می‌نشانند و از آنها معنایی که می‌خواهد بیرون





مشو عرفی رهین باغ و بلبل
به بانگ جغد در ویرانه می‌رقص

در ذهن مردم، بهشت مرکز همه آرزوها و
امیدها و آسایشها و لذتهای دلخواه است ولیکن
عرفی از اینکه در آن زهر و خون دل نیست برآشفته
و می‌خواهد با «رضوان» بجنگد:

ز هر کو، خون جگر کو، شهد ناب و شیر چند؟
صبر دشوار است با رضوان نزاعی می‌کنیم

عرفی آقدر تحرک روح و حساسیت دارد که
گذشته از بهار و بلبل می‌تواند از زاغ نیز که در
ادب فارسی و عربی نمونه شامت و کراحت صوت
است اقتباس آهنگ و ترانه کند:

نیم به فصل خزان عرفی از چمن بی‌فیض
ترانه‌ای ز نواهای زاغ می‌دزدم

مردم معمولاً با غم میانه‌ای ندارند و آرزوی
شادی می‌کنند، عرفی با این بی‌غمان بی‌درد میانه‌ای
ندارد و هر کس را که به وی تهمت شادی بزند
تفرین می‌کند (در مسلک عرفی کلمه «بی‌درد» دشنام
است):

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد
هست بیگانه ما هر که الم نشناسد

یا رب آنکس که زند تهمت شادی بر من
تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد

عرفی نخستین کس در ادب فارسی است که
به تقدس گناه و زیبایی زشتی - که تنها در ادب
غریبی متأخر مطرح شده - اشاره کرده، این مضمون
چنان بالاتر از فهم شعر خوانان و حتی شاعران
عادی بود که کمتر مورد سرفقت ادبی واقع شده
است!

گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد
بال فرشته فرش کنم تا بر او چکد

می‌کشد:

من پریشان‌گوی و سهواندیش و سودا هرزه دوست
من به سودا مانم و ماند به من سودای من

هر دم خیال بازی و فکر کرشمه‌ای

دشمن تراش خاطر و آزار دوستیم

ای نوحه سنج ناله نبری زلب که ما

نازک دلان گریه بسیار دوستیم

در عجز لذتی است تو در کار خویش باش

ما تشنه شهادت و زنهار دوستیم

الوداع ای من دردی کش بیهوشی دوست

کاپنک از خویش به بوی می رهبان رفتم

گریه در خواب و جگر پر نیش و مژگان در سماع
ناله مستور و نفس مستانه در خون می‌رود

در هر زمانی و در هر زمانی و هر نوعی از
شعر، پیوسته مفاهیم و تعبیرات معین و مشترکی
هست که مانند «اصول موضوعه» تلقی می‌گردد.

عرفی بسیاری از اینها را تغییر داده است: بلبل در
غزل فارسی نشانه شادی و نشاط و عشق و
نغمه‌گری است، عرفی چهره سیاه و بانگ شوم
جغد را به عنوان نماد نشاط پیشنهاد می‌کند:

آنان که حسن و عشق موافق شناختند
بر جنگ لایزال نهادند نام عشق

عرفی در «قسم نامه» به چیزهایی قسم
می‌خورد که پیش پا افتاده و یا منفور و حتی نجس
و ناپاک تلقی می‌شود: دروغ، کفرگویی، غم‌فروشی
و نظاهر، خست، شهوت، ریا، شراب، مستی،
شیوه‌دانی شهر، ساده‌خویی ده، گریبان، دامن،
کفش، دستار...

به آن دروغ که فرهاد از آن شهادت یافت

به آن ترانه که منصور را کشید به دار

به غم فروشی آسودگان شکوه طراز

به تازه روی پژمردگان شکر گزار

به خستی که کند جذب طعمه از کف مور

به شهوتی که زند خال بوسه بر لب یار

به خاک جبهه که باد بروت زاهد از اوست

به تار سیحه که صوفی از اوست در زنار...

... به شیوه‌دانی شهر و به ساده خویی ده

به نخل بندی کشت و به خوشه چینی کار

به تنگنای گریبان به وسعت دامن

به خاکساری کفش و به نخوت دستار...

این تناقض‌گویی و دگر اندیشی و تب و تاب

و ستیز و آویز و اعتراض و خشم و طغیان خون

نازهای بوده که در رگهای افسرده شعر فارسی

رانده می‌شده و از نظر اجتماعی متأثر از شور و

نشوری است که در آستانه قرن دهم، ایران و قلمرو

فارسی را فرا گرفته بود، جنب و جوش و تلاش

جست و جو گرانهای که در اواخر دوران ملوک

الطوائف بعد از تیمور در ایران فرهنگی پیدا شد و

بندریج بر رکود و انحطاط غلبه کرد و در شعر و

هنر و فلسفه و صنایع دستی و تجارت و سیاست و

حتی افکار مذهبی آثار خود را نشان داد و در

حوالی سال ۱۰۰۰ هجری در ایران و خصوصاً هند

- که از جهت فرهنگی می‌شود آن را ایرانی دانست

- به بار نشست. هنرمندان و اندیشه‌گرانی چون

عرفی (۹۶۳ - ۹۹۹ هـ) تپشها و تنشهای این

نوگرایی را احساس و منعکس کردند بی‌آنکه تصور

واضحی از آن داشته یا تصویر روشنی از آن را

بنمایند.

البته در اندیشه عرفی - و کمابیش دیگر

شاعران معاصر او خصوصاً آنها که به هند

کوچیدند یا گریختند - با رگه‌های عصبانی و سنت

شککنانه و نقد معرفت و اخلاق و معتقدات مواجه

می‌شویم، تا حدی که بعضی از جمله عرفی عملاً به

الحاد نیز متهم شد. مانند، اما با این همه عنصر

آگاهی در این شبه‌رسانس فرهنگی بسیار ضعیف

است لذا به بالندگی و پویایی اجتماعی منجر نشد

اما در حد خود آبیات را از درجا زدن رهنماید و

مخصوصاً شعر مطلوب طبقات شهرنشین را به

سوی ارتقا و تکامل سوق داد. شعر عرفی و اقوان

او همچون رسانتیکیها در اوج پأس نیز حماسی

است و شکست را نمی‌پذیرد، نوعی امید در

ناامیدی از نفس نینفادگان:

ملک حسن از شیوه خالی گشت تا گشتم خراب

کافرستانی به هم زد تا مسلمانی شکست



مردم کارگه عشق هنرمندانند
بیستون گر نشکافتد دگر کاری هست

شادم که در تپیدن خاصی فکنده‌ام
هر ذره از وجود دل آرمیده را
عرفی به زیر تیغ مشو مضطرب که هست
اجر دگر شهید به خون ناتپیده را

در منحلۀ عشق سر انگشت فرو بر
گر نوش میسر نشود نیش کفاف است
گر سلطنت دُئی و دین جمع نکردیم
پیشانی شاه و دل درویش کفاف است

این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک
عید شهادت ما بر دوستان مبارک
آمد نسیم تیزی گلهای زخم بشکفت
این نوبهار لذت بر باغ جان مبارک
گویند کفر زلفی بر دین زند شیخون
بر گوش دین فروشان این داستان مبارک

اگرچه طوری که من احتمال می‌دهم عرفی در
جوانی با محفل قنطویان شیراز [مربدان ابوالقاسم
امری] ارتباط داشته است، شعر اخیر می‌تواند
مشخصاً اشاره به همین جریان باشد، در این
صورت سفر او از شیراز هم در رابطه با کشتار و
آزار مظنونان و متهمان صورت گرفته و جنبه فرار
یا تبعید داشته، یا خانواده‌اش که از محترمین و
متنفذین محلی بوده‌اند او را از مرکه دور کرده‌اند.

شاید اشعار زیر اشاره به همین سفر است:

از در دوست چه گویم به چه عنوان رقت
همه شوق آمده بودم همه حرمان رقت
آدم نغمه‌گشا از لب امید و ز یأس
در رگ و ریشه دل دوخته دندان رقت
آدم صبح جو بلبل به چمن در نوروز
شام چون مانی از خاک شهیدان رقت
دوستان زهر بگریید که رقت ناکام
دشمنان نوش بخیلید که گریان رقت...
منم آن غنچه نشکفته که از باد خزان
خنده بر لب گره و سر به گریان رقت
نوش و توان مبارزه‌جویی در شعر زیر عالی

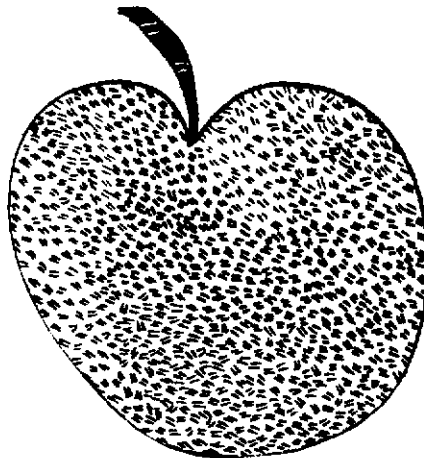
بیان شده:

شربان ز پوست برکنش و در کام تیغ نه
لب را گلو بگیر و ز قاتل امان مخواه
مجلس به نوحه گرم کن از نی‌نوا مجوی
خنجر به سینه تیز کن از کس فسان مخواه

خون گرم از ریشه دل می‌مکم
جام زهر از شیشه جان می‌زنم
آن چراغ کشته‌ام کز دود گرم
آتش اندر آب حیوان می‌زنم
دم به دم چون کشتی از شوق شکست
سینه را بر موج طوفان می‌زنم

منم آن سیر ز جان گشته که با تیغ و کهن
به در خانه جلاذ غزلخوان رقت

عرفی «شیخ» را که مظهر دفاع از معارف و



مراسم کهنه سنتی است دعوت می‌کند که خود را
مانند حلاج به پای دار برساند زیرا بالقوه دارای
این شایستگی هست:

گر از لیاقت خود شیخ آگهی یابد
ز کنج صومعه تا پای دار می‌آید
او با راحت طلبی و عافیت جویی مخالف
است:

آرایش وجود قبول حوادث است
زان سو گذر مکن که در فتنه باز نیست
و خرد کردن «کارگاه مینایی» را بر کسانی که
در فشار خماریند تجویز می‌کند:

عجب که نشکند این کارگاه مینایی
که شیشه خالی و من در لجاجت ز خماری
و آنچه را که «اعتدال» می‌نامند نمی‌پذیرد:

کلید می‌کده‌ها را به من دهید که من
نه آن کسم که به اندازه مست می‌گردد

صاحب چنین روحیات و افکار و عواطف
برافروخته‌ای صلاحش در آن است که گاهی دلش
بشکند و دلی خالی کند، وگرنه از فشار تأثرات
ویران خواهد شد:

گر سنگ ملامت به دلم نستیزد
از هر سو مو چشمه زهر انگیزد
ریزد می از آن شیشه که بشکست ولی
گر نشکند این شیشه میش می‌ریزد

احساس آزرده‌گی و بیهودگی، عرفی را به
جست و جوی احساسهای شدید و حالت‌های حاد
روخی می‌کشاند:

هر کس نهد دستی به دل تا سازد آزادش ز غم
من دست غم بر دل نهم کز راحت آزادش کنم

بانگ هیبانی ز دل برداشتم کز گرمیش
مرده را بیدار کردم زنده را آتش زدم
حرارت چنین جانی بر بیرون از خودش و
اطرافیان نیز ساطع است:

لم گر با ترم آشنا گردد در این مستی
صد آتشخانه از یک نعره یاهو بسوزاند
اگر یک دم نفس در دل نگه دارم ز هر مویم
جهد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

«شادی» یعنی رضایت به وضع موجود،
مطلوب نیست، باید «اندوه» یعنی آرزو و حسرت
وضع بهتر را بر آن شادی پست چیره ساخت؛
وجودی ارزش دارد که پس از عدم باشد، تا کی
زندگانی معمول؟

اندوه مسلط کن بر شادی دون فطرت
شمشیر بلندی را بر تارک بستی زن
نادیده عدم خامی در زن به وجود آتش
چون سیر عدم کردی باز در هستی زن
چون مرغ چمن تا کی در آب و هوا کوشی
پروانه صفت خود را بر شعله‌پرستی زن
بدین گونه عرفی سراننده حماسه درد است:

نشوم کشته در آن شهر که ماتم باشد
نخورم زخم در آن کوچه که مرهم باشد

هر کجا مژده اندوه نوی بشنوم
جستم از درد گران توشه و رقصان رقت

بسکه لذت دوستم یک پاره دل
بر متاع صد نمکدان می‌زنم

های هایی ز من ای بلبل عشرت بشنو
در مصیبت کده هم مرغ خوش آوازی هست

به زهر تشنه لبم با شکر چکار مرا
دراز باد شبم با سحر چکار مرا

برقص ای نیم بسمل صید و در دل
شکستهای پیکان تازه گردان

در دنیای پر خشم و خشونت کم مهر شاعر
هنوز «عداوت پرویز و کوهکن باقی است» و او
واقع‌بینانه دشمن را به دشمنی می‌شناسد، اما او که
مثل همه شورشیان دلی مهربان دارد در نهایت تبلیغ
دوستی می‌کند:

دوستی با دشمنم نر روی مهرانگیری است
دوستی را دوست می‌دارم که دشمن دشمن است

یادداشتها:

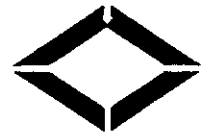
۱. رک: مقاله «تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی»
علیرضا ذکاتوی قراقرزلی، مجله «معارف»، مرکز نشر
دانشگامی، فروردین - تیر ۱۳۶۴ صص ۱۴۹ - ۱۲۹ و نیز
کاروان هند احمد گلچین معانی، آستان قدس، ۱۳۶۹ ج
۲، ص ۸۷۲ به بعد.

۲. رک: مقاله «نگاهی دیگر به نقطویه» علیرضا ذکاتوی
قراقرزلی، «مجله تحقیقات اسلامی» بنیاد دایرةالمعارف
اسلامی، شماره ۱ و ۲ سال ۱۳۶۸ صص ۵۹ - ۵۶ و نیز
منابعی که ارجاع داده شده است.

۳. جالب است که تاریخ فوت ابوالقاسم امری و عرفی
شیرازی را مخالفان این دو طبق حساب جمل یکی
یافته‌اند: «دشمن خدا». گلچین معانی می‌نویسد: این ماده
تاریخ را روزی خوشنویس شیرازی برای ابوالقاسم امری
یافته بود و بلاطی مورخ دشمن شیمه (و نقطویه) آن را
برای عرفی به کار برده (کاروان هند ۸۷۹/۲) آیا همین
قرینه‌ای نیست که بلاطی، عرفی را از قبیل ابوالقاسم
امر می‌نگاشته است؟

۴. میر محمود طرخی شیرازی در هجو عرفی - زمانی که
صورتش بر اثر آبله فرنگ (= سفلیس) زشت شده بود -
گوید: «ایام به روی عرفی ملحد (...). تذکره میخانه،
چاپ گلچین معانی، ص ۹۴۴ (به نقل از تذکره عرفات
اوحدی).

۵. رک: مقاله «تشریح احوال و افکار عرفی شیرازی»
(پیشگفته).



شرکت داده پردازی ایران

PHILIPS P3348



و این بار...
P3348

شرکت داده پردازی ایران محصول جدید کمپانی
فیلیپس را عرضه میکند.

- 80386 SX 20MH O WAIT STATE.
- 1MB RAM (EXP. TO 8MB).
- 40MB HARD DISK.
- 1 X 1.44MB 3.5" DISK DRIVE.
- VGA COLOR DISPLAY.
- ENH. KEY BOARD.
- SERIAL & PARALLEL PORTS
- PHILIPS MOUSE

- مرغوبیت + قیمت مناسب.

- قابل استفاده برای تمام کاربردها.

- یک WORK STATION پر قدرت برای

شبکه های LAN.

قیمت ۲,۹۹۰,۰۰۰ ریال

داده پردازی ایران پیشتاز تکنولوژی انفورماتیک

برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفنهای ۸۹۴۰۳۳ و ۸۹۳۳۶۳ تماس حاصل فرمائید

شرکت داده پردازی ایران نماینده رسمی ریز کامپیوترهای فیلیپس

ساختمان شماره ۳ شرکت داده پردازی ایران، خیابان کریمخان زند، نبش حافظ شمالی، شماره ۷۲۵